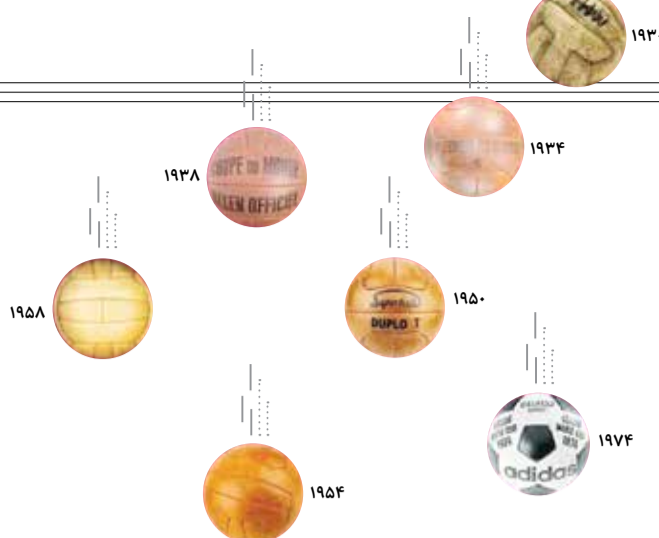


کتاب



مردی که می خندد

زندگی همین است که هست!

طاهره راهی

خبرنگار



در این روزهای جام جهانی، در ذهن بسیاری از فوتبالیست‌ها نام یک نفر حسابی خالی است؛

مردی که بدون شک یکی از عجیب ترین حافظه های فوتبالی ایران یا حتی دنیا را در اختیار داشت. روزگار نوجوانی و جوانی من هم چون بسیاری فوتبالی دوستان، با تفسیرهای داغ و پرشور و حرارت او گذشته است، با آن عشق به فوتبال و همان دلبری های دستاورد به هنگام تحلیل بازی ها که انکار جادو می کرد.

حمیدرضا صدر را می گویم. همان مفسر دوست داشتنی فوتبال که به ما یاد داد فوتبال ابعاد دیگری دارد و نه تنها تاریخ، که فرهنگ و اجتماع هم در تار و پود این ورزش بازده نرفته تبیده شده است. او در کنار تفسیر بازی ها، راوی بخش هایی از فوتبال بود که از آنها بی خبر بودیم. یک آرشیناب که هر زمان می خواست، می توانست یک تکه را بیرون بکشد و برای ما آن را با شور و شوقی وصف ناشدنی تعریف کند و همراه خود به استادبوم هایی ببرد که گذرمان هیچ وقت به آنجاها



به ما یاد داد فوتبال ابعاد دیگری دارد و نه تنها تاریخ، که فرهنگ و اجتماع هم در تار و پود این ورزش بازده نرفته تبیده شده است.

او در کنار تفسیر بازی ها، راوی بخش هایی از فوتبال بود که از آنها بی خبر بودیم. یک آرشیناب که هر زمان می خواست، می توانست یک تکه را بیرون بکشد و برای ما آن را با شور و شوقی وصف ناشدنی تعریف کند و همراه خود به استادبوم هایی ببرد که گذرمان هیچ وقت به آنجاها

یادداشت دبیر

تورق یک جام

محمدعلی یزدانبار
دبیر گروه کتاب
mohammadaliyazdanyar@gmail.com



هرکسی که مرا فقط کمی بیشتر از سلام و علیک بشناسد قطعاً می داند که فوتبال برای من چقدر مهم است و چون شما مرا در حد سلام و علیک هم نمی شناسید خودم به شما می گویم که فوتبال برای من آنچنان مهم است که اگر استعدادم در این ورزش کمی از صفر بیشتر بود حتماً جای قلم به دست شدن با به توپ می شدم و چون قلم برای من خیلی مهم است پس دیگر خودتان بفهمید ماجرا از چه قرار است. فرهنگ فوتبال در تمام دنیا فرهنگی است زیر متوسط، که البته این موضوع در اروپا با تلفیق آکادمی فوتبال و آموزش عمومی و درسی تا حدود زیادی برطرف شده، اما خارج از این حالت، فوتبال هنوز ورزش فقر است، ورزش خشم است و ورزش جنگ است؛ جنگی که تا لحظه نگارش این یادداشت ما یکی از خیلی بدبختیم و یکی دیگر را به دراماتیک ترین شکل ممکن برنده شدیم. بعد از گل اول ایران به ولز من نه تنها با عریضه های گل گل خودم نرفتم همسایه ها را به جان خریدم بلکه با ارسال چند پیام صوتی در لحظه و هیجانی به دوستانم این داد و ببداد را به شکل مجازی هم منتقل کردم!

وقتی این یادداشت را می خوانید دو روز از بازی آخر ایران در دور گروهی گذشته و تکلیف اینکه ما یکی از آن ۱۶ تا هستیم یا از این ۱۶ تای دیگر معلوم شده و اگر خدا بخواهد آماده بازی با هلند خواهیم شد. فعلاً تا آن روز شما این چهار صفحه را بخوانید که همه اش با جو دادن و ایجاد هیجان بین همکاران و راهبری و ذوق و شوق خودم برایتان آماده کرده ایم و کلمه اجمعین مربوط است به فوتبال؛ و نخیر، اینجا هنوز گروه کتاب است و در این صفحات کتاب بالا ما چندین عنوان ادبیات ورزشی خیلی خوب و خواندنی را به شما معرفی می کنیم تا شما را هم مثل من جو بگیرد و بروید و این کتاب ها را تهیه کنید و بخوانید. امیدوارم لذت ببرید. و یک نکته، با هر رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و غیره، ورزش به طور عام، ورزش های پرطرفدار به شکل خاص و فوتبال به شکل بسیار مخصوص خاصیت ایجاد اتحاد، یکدلی، همزیستی و بالا بردن هویت جمعی دارند. من و شما می که کلی اختلاف نظر داریم، حول محور تیم ملی با هم «سازگار» و «ما» می شویم و «ما» یعنی موفقیت. موفق باشیم، ان شاء الله.

با هر رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و غیره، ورزش به طور عام، ورزش های پرطرفدار به شکل خاص و فوتبال به شکل بسیار مخصوص خاصیت ایجاد اتحاد، یکدلی، همزیستی و بالا بردن هویت جمعی دارند

پیوند باور نکردنی توپ، تور و فلسفه!

چند خط از نویسنده فرانسوی تبار اهل قلم شیفته فوتبال

فائزه آشتیانی

خبرنگار



«خیلی زود یاد گرفتم که توپ هیچ گاه از طرفی که فکر می کنید نمی آید و این درس، در زندگی ام - مخصوص در پاریس که هیچ کس با دیگری روراست نیست - خیلی به دردم خورد.» این جملات از آلبر کامونقل شده است. نویسنده فرانسوی تبار ساکن الجزایر که از قضا با فوتبال هم میانه خوبی داشته و در عنوان جوانی دروازه بان تیم راسینگ دانشگاه الجزایر بوده است که اگر محدودیت های حاصل از بیماری سسل نبود شاید تا آخرین روزهای زندگی اش هم حرمت این حرفه را کم نمی کرد، چه بسا که پیش از نویسندگی، در آن موفق ظاهر می شد. قبول دارید فیلسوف فوتبالی بودن در دسرهای زیادی دارد؟ آن هم شخصیتی مثل کامو که به گفته خودش دوست ندارد برای زندگی معنا تراشی کند و ارزش و هدفی برایش قائل شود. حالا این شما را در مستطیل سبز رنگ تصور کنید، در چهارچوب دروازه ایستاده و به تویی که با سرعت ۱۰ متر بر ثانیه به سمتش روانه شده خیره شده است. در ذهنش چه سؤالاتی ممکن است بگذرد؟ این توپ گل بشود یا نشود چه تأثیری در روند زندگی ما دارد؟ گل زدن ارزشمندتر است یا گل خوردن؟ اگر توپ را بگیرم این من هستم که آن را تصاحب کرده ام یا او که مرا در اختیار گرفته است؟ ... تا صفحه



بعد هفده سالگی دیگر اجازه بازی کردن نداشت اما تا آخرین روزهای عمرش یک تماشاگر حرفه ای فوتبال بود و در پاسخ به سؤال دوستش چارلز پونسه؛ که تئاتر را ترجیح می دهد یا فوتبال؟ دومی را انتخاب کرده بود. «پس از سال ها که جهان نمایش های زیادی پیش رویم گذاشت، آنچه را از اخلاق و تعهدات اخلاقی آموختم مدیون فوتبال هستم. اینها را در تیم راسینگ آموختم. چقدر تیم خودم را دوست داشتم. به خاطر شادی پس از پیروزی، آن گاه که با خستگی پس از تلاش در هم می آمیزد... چقدر بی نظیر! و همچنین به خاطر میل احمقانه گریستن در شب های شکست...»

نمی افتد. همین روایت های جذابش را می توانید در کتاب هایش بیابید. از جمله آخرین کتاب او با نام «از قیصریه تا اورنج کانتی» که روایتی از دوران بیماری خود اوست. روزنگاری از سه سال مواجهه او با سرطان و مرگ. صدر در آخرین نوشته اش که بعد از فوت او در شهریور ۱۴۰۰ و در ۳۳۳ صفحه منتشر شده، داستان چالش برانگیز تسلیم و مقاومت را به رشته تحریر درآورده و از تقابل میان زنده ماندن و مرگ سخن می گوید. از لذت بردن هایش از ساده ترین اتفاقات زندگی روزمره بعد از ابتلا به سرطان، اتفاقاتی چون خواب، نفس کشیدن، دیدن، نوشتن، عاشق ماندن و دوست داشتن. «از قیصریه تا اورنج کانتی» روایتی است از جنگیدن با بیماری، هراس ها و امیدهای مردی که به زندگی آری گفته است، روایت ذهن مردی که در گوشه خاطرم با همان یخچند کنار لیش ثبت شده است، مردی که می خندد و ...»



فینال

همیشه انتخاب!

در ضرورت عشق به وطن

مصطفی جواهری

آموزگار



این چند خط را ساعتی پس از برد ایران مقابل ولز می نویسم که باعث گرفتگی صداهایمان شده و باز شدن دل هایمان. هنوز تکلیف بازی ایران و امریکا معلوم نیست اما وقتی که شما این یادداشت را می خوانید، تکلیف معلوم شده است و امیدوارم که صعود کرده باشیم! می دانم که گره زدن مصالح ملی کشور به نتیجه یک بازی فوتبال، چندان کار معقولی نیست؛ اما مگر نه اینکه گاهی اوقات دل های ما، علاقه مند به نشانه بازی می شود؟ معجزه اسطیری هم در کتاب دوست داشتی رمق به دنبال یک نشانه رفته است. نشانه ای که یک پایش در واقعیت برد ایران مقابل اسرائیل است و پای دیگری در اسطوره سی مرغ منطق الطیر.

رئوف، نوجوان قهرمان عشق فوتبال داستان است. داستانی در روزهای برگزاری چهارمین جام ملت های آسیا به میزبانی ایران در سال ۱۳۴۷. مسابقاتی که فینالش به ایران می رسد و اسرائیل. و تا رسیدن مسابقات به فینال، رئوف هم درگیر کشمکش های درونی مختلفی می شود. مثل اغلب پسرهای نوجوان، درگیر عشقی می شود که می گوید: «آدم وقتی عاشق شد دیگر نمی تواند به چیز دیگری فکر کند. اصلاً حقیقت را ندارد!» و یا فهم تازه ای که از «مردم» پیدا می کند. مردمی که از اولین پاراکراف داستان وارد کد وازگان کتاب می شوند تا آنجایی که رئوف باز به زبان می آید که: «من واقعاً نمی دونستم مردم یعنی چی... اما بازی قبلی توی امجدیه وقتی نشسته بودم یک آن که جماعت فریاد کشیدند ایران، من معنی کلمه مردم رو فهمیدم!»

رئوف، یک نوجوان واقعی و درست است. پرشور است. عاشق است. دنبال دلش می رود. گاهی خطا کار است. گاهی عذاب وجدان خطا کاری اش را دارد. حق طلب است و به همان میزان جاه طلب! داستان به فینال شیرین ایران و اسرائیل می رسد و برد شیرین تر دو بر یک ایران مقابل اسرائیل؛ و رئوف هم در مسیر مسابقات، به فینال همیشه «انتخاب» می رسد. انتخابی که انگار قرار است بر سر راه همه مان قرار بگیرد. اینکه بالاخره و در نهایت، کدام سمت می ایستیم؟ این سو یا آن سو؟ و البته که اشاراتی استعاری ای جاشنی روایت داستان رئوف است. رمق، برای این روزهایی که درگیر جام جهانی و حواشی و اتفاقات مربوط و نامربوط آن هستیم پیشنهاد خوبی است؛ نه چون یک رمان بی نقص است (که در بخش هایی یک فاصله غیر قابل باور بین تفکرات و تأملات قهرمان با اعمال و موقعیت های داستانی وجود دارد). بلکه چون پا در نشانه دارد و این روزها اطراف ما مملو از نشانه هایی است که یا می بینیم شان یا باید که ببینیم شان. نشانه هایی که ضرورت عشق به وطن را یادمان می اندازند.



این چند خط را ساعتی پس از برد ایران مقابل ولز می نویسم که باعث گرفتگی صداهایمان شده و باز شدن دل هایمان.

آندریس اسکوپار کلمبیایی که با گل به خودی باعث حذف کلمبیا از جام جهانی ۱۹۹۴ شد در بازگشت به همیشه ترور شد.

